

نکته‌هایی از معارف حسینی

درآمدی بر تحلیل حادثه عاشورا با تئوری‌های موفقیت

دکتر عباس پسندیده^۱

مقدمه

حادثه کربلا از منظرهای مختلفی قابل بحث است که یکی از آن‌ها مسئله موفقیت و کامیابی است. پرسش اساسی این است که آیا امام حسین علیه السلام موفق بود یا ناموفق؟ آن حضرت به خاطر بیعت نکردن با یزید مجبور شد وطن خود و جوار مرقد پاک و منور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ترک کند و به مکه پناه آورد. در مکه که حرم امن الهی است امنیت نداشت و لذا اعمال حج را ناتمام گذاشت و در کمال ناامنی با خواندن آیه (وخرج منها خائفاً يترقب) به سوی کوفه حرکت نمود... کوفیان که نامه‌های فراوان به او نوشته و با مسلم بن عقیل بیعت کرده بودند، با آمدن ابن زیاد تغییر موضع داده و به صف مقابل پیوستند. نامه‌هایی که به شهرهایی مانند بصره نوشتند، بی پاسخ ماند... پیش از رسیدن به کوفه محاصره شدند و مجبور شدند در بیابان خشک و سوزان توقف کنند. با این کاروان خانواده حضرت و یارانشان نیز حضور دارند و مشقت‌های فراوانی را می‌بینند... در نهایت کمتر از ۲۰۰ نفر گرد امام جمع می‌شوند و در مقابل، هزاران نفر صف می‌کشند.

۱. دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث.

بالاخره در روز عاشورا، سالمندانی مانند حبيب بن مظاهر که بايد سال‌های آخر عمر خود را در آرامش بگذرانند و جوانان و نوجوانانی که بايد از زندگی لذت برده و کامياب شوند، و حتی شیرخوارانی مانند علی اصغر که بايد در آغوش مادر بخوابند، و دلیرمردانی مانند حضرت ابوالفضل که بايد سرداران دلاور و پيروز لشکر باشند، و رادمردان الهی و بزرگواری که بايد جامعه راه سعادت را از آنان بیاموزد، همه و همه در کمتر از نیم‌روزی به خاک افتادند و شهید شدند. بر بدن پاک سيد الشهدا علیه السلام اسب تاختند و سرازير شهادت جدا کرده و برنیزه نمودند. هيچ کدام از آنان به لذت و ثروت و شهرت دنيا دست نیافتند. حکومت یزید نیز سرنگون نشد و قدرت به حضرت و یاران‌شان نرسید. خانواده حضرت و یاران‌شان اسیر شدند و چه رنج‌ها و خواری‌ها که ندیدند. آنان به جای آن که در خانه‌های خود در کمال امنیت و آرامش روزگار خوشی را سپری کنند، ماه‌ها آواره بیابان‌ها شدند... در مقابل، سپاه یزید توانست کوفه را تسخير کند، و مخالفان یزید را از سر راه بردارد و اموال آنان را غارت کند و خانواده آنان را اسیر کند... به راستی کدامیک موفق شدند؟ آیا امام حسين علیه السلام به موفقیت دست یافت یا یزید؟

فرا تر از جریان کربلا، این مسئله درباره برادر حضرت، یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام و پدر بزرگوارشان امام علی علیه السلام و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز صدق می‌کند و در یک نگاه کلان، تاریخ نبوت و ولایت با این مسئله و پرسش روبه‌رو است.

پاسخ این پرسش در این است که معیار موفقیت و کامیابی چیست؟ داوری درباره موفقیت جریان حق و باطل، بسته به این است که روشن شود موفقیت چیست و موفق کیست؟ ناآگاهی از تعریف موفقیت و معیار آن موجب اشتباه در تحلیل تاریخ حق و باطل می‌گردد. گاه افراد و جریان‌های ناموفق، دچار توهم موفقیت می‌شوند و گاه جریان‌های موفق، دچار توهم ناکامی و شکست می‌گردند. بشر بر حسب فطرت، از ناکامی گریزان و به کامیابی و موفقیت گرایش دارد. اما ناآگاهی از معیار موفقیت، هم موجب اشتباه در تحلیل تاریخ می‌گردد و هم موجب اشتباه در انتخاب راه. بنا بر این واکاوی معیار موفقیت و کامیابی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

معیار موفقیت

در باره معیار موفقیت، از یک منظر دو تفکر اومانیسیمی و توحیدی در برابر هم قرار دارند که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱. تئوری موفقیت در تفکر اومانیسیم

هر تفکری یک نقطه کانونی دارد. نقطه کانونی در تفکر اومانیسیم، انسان است. این تفکر انسان و زندگی مادی او را در مرکز توجه قرار می‌دهد و همه چیز را بر اساس آن تحلیل کرده و می‌سنجد. در این تفکر، معادله موفقیت بر اساس بهره‌های مادی تعریف و محاسبه می‌شود و لذا لذت، ثروت، شهرت و قدرت، شاخصه‌های موفقیت به شمار می‌روند و هر که بیشتر لذت بهره‌مند گردد، موفق تر است. و البته مقدم بر همه این‌ها، بودن و زندگی کردن است. در این تفکر، زنج و سختی و دست و پنجه نرم کردن با محرومیت و انزوا و گمنامی و فقدان قدرت سیاسی، و کشته شدن حتی اگر در راهی مقدس باشد، شکست و ناکامی تلقی می‌شود.

۲. تئوری موفقیت در تفکر توحید

در تفکر توحیدی، نقطه کانونی «الله» است، نه انسان. این تفکر خدا و زندگی معنوی را مرکز توجه قرار داده و همه امور را بر اساس آن ارزیابی کرده و می‌سنجد. در این ایده، معادله موفقیت بر اساس بهره‌های الهی - معنوی تعریف و محاسبه می‌گردند و لذا متعالی شدن، تکامل معنوی، الهی شدن، انسانیت، آزادگی و کسب فضایل اخلاقی، شاخصه‌های موفقیت به شمار می‌روند و هر که بهره معنوی بیشتری ببرد، موفق تر است. در این تفکر، راحت طلبی، ثروتمندی، شهرت اجتماعی، قدرت سیاسی و حتی زنده ماندن، اگر به قیمت از دست رفتن عزت، شرافت و دیانت باشد، ذره‌ای ارزش ندارد. به بیان دیگر، این مسئله به طبقه بندی ارزش‌ها برمی‌گردد. در تفکر توحیدی:

- زنده بودن مطلوب است و باید برای حفظ آن تلاش کرد،
- استفاده از نعمت‌ها و لذت‌های دنیا جایز و بلکه مورد توصیه است،
- کسب روزی و توسعه آن به شدت مورد تأکید است،

- محبوبیت اجتماعی مورد توجه بوده و برای آن راه‌های متعددی توصیه شده است،
 - قدرت سیاسی لازم بوده و تلاش برای آن حتی می‌تواند مقدس باشد.
- اما همه این‌ها ارزش اولی و اصیل نداشته و تنها در راستای اهداف متعالی ارزش می‌یابند؛ بدین معنا که:
- اگر زنده ماندن فرصتی برای تکامل بیشتر و خدمت به دین باشد، مطلوب است.
 - اگر لذت دنیایی پیامد ناگوار نداشته و به لذت پایدار آینده زیان نزده و به هدف آمادگی برای تعالی بیشتر باشد، مطلوب است.
 - اگر مال از راه حلال به دست آید و در راه حلال مصرف شود، مطلوب است.
 - اگر محبوبیت اجتماعی به غرور و تکبر نینجامد و در راه نادرست به کار گرفته نشود، مطلوب است.
 - و اگر قدرت سیاسی ابزاری برای کسب منافع مادی و ستم به مردم نبوده، بلکه وسیله‌ای برای هدایت مردم و خدمت به آنان باشد، مطلوب است.
- در یک کلام، همه آن‌چه برای تفکر مادی، ارزش است، در تفکر توحیدی نیز مطلوبیت دارد، اما هدف نیست. این بدان جهت است که ارزش‌های دنیا در برابر عظمت ارزش‌های معنوی و مقدس، ناچیز و بی‌ارزش است (قل متاع الدنیا قلیل). همه تفاوت یزیدیان و حسینیان در همین است که آنان منافع دنیوی را نهایت اهداف و آرزوهای خود می‌دانند و اینان، هر چند این امور را مطلوب می‌دانند، اما اگر در برابر اهداف متعالی قرار گیرند، ذره‌ای برای آن‌ها ارزش قائل نمی‌شوند.
- نکته دیگری که باید به آن توجه نمود این است که معمولاً منافع دنیوی جذابیت بیشتری داشته و مطابق میل و طبیعت انسان است، به خلاف ارزش‌های معنوی و مقدس که هر چند تأمین‌کننده سعادت پایدار انسان‌اند، اما با طبع لذت‌گرا و راحت‌طلب بشر ناسازگارند. سختی و دشواری کار نیز به همین خاطر است. اگر گذشتن از لذت‌های دنیوی - که معمولاً نقد است - و انتخاب ارزش‌های مقدس و متعالی - که معمولاً در آینده است - منافاتی با طبع انسان نداشت، همه همانند فرشتگان خوبی‌ها را برمی‌گزیدند.

به بیان دیگر، انسان به صورت طبیعی از رفتارهایی که اطاعت نامیده می‌شود، گریزان است و به سمت رفتارهایی که معصیت خوانده می‌شود، گرایش دارد. از این روبه‌پشت با سختی‌ها درهم تنیده است و دوزخ با خوشی‌ها و دقیقاً به همین جهت است باید هوای نفس را کنترل نمود و رفتارها را تنظیم کرد.

امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْمُنْتَهَى حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ
 أَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُزِّهِ وَمَا مِنْ مَعْصِيَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي
 شَهْوَةٍ فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا نَزَعَ عَنِ شَهْوَتِهِ وَقَعَّ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ
 مَنْرَعًا وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوَى. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶)

دقیقاً به همین جهت است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَ
 أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره، ۲۱۶)

این تضاد میان لذت آنی و لذت آتی، انتخاب را دشوار می‌سازد و گروه‌ها را از هم جدا می‌کند. کسی که می‌خواهد ارزش‌های متعالی و مقدس را برگزیند، باید دل از لذت‌های زودگذر برکند و از منافع مادی دست کشد. البته چنین افرادی، نه لذت ستیزند و نه منفعت‌گریز؛ بلکه کاملاً لذت‌گرا و منفعت طلب‌اند؛ اما در پی لذت پایدار و بدون پیامد منفی‌اند و به دنبال منافع اصیل و سرشارند. امام حسین علیه السلام و یاران با وفایشان، کسانی بودند که از شهوت و شهرت و ثروت و ریاست دنیوی با همه جاذبه‌هایش دست کشیدند و لذت و مقبولیت و نعمت و مقام الهی را برگزیدند؛ برخلاف سپاهیان یزید، که فریب زرق و برق دنیا را خورده و به متاع دنیا بسنده کردند و در نتیجه همه ارزش‌های اخروی را از دست دادند.

از آن چه گذشت نکته مهمی معلوم می‌گردد و آن این که موفقیت واقعی در قلمرو نفس، و نه عالم خارج تعریف و تعیین می‌شود. موفق کسی است که در نبرد میان لذت زودگذر و حال و لذت پایدار آینده، آینده را برگزیند و نفس خود را مهار نماید. اساس خلقت بشر و آمدن وی به این دنیا همین است و بس. این نکته‌ای است که از آن غفلت می‌شود.

موفقیت در راستای فلسفه خلقت تعریف می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید که ما شما را آفریدیم و به این دنیا آوردیم تا بنگریم که چگونه رفتار می‌کنید. (اعراف/۱۲۹) اینجا سخن از چگونه خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن نیست. صحبت از چگونه عمل کردن است. در حقیقت، آن چه سعادت و شقاوت انسان را رقم می‌زند، نوع رفتار و کردار اوست. بنا بر این آن چه تعیین کننده و سرنوشت‌ساز است، فقط و فقط عمل و کردار آدمی است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (نجم/۳۹)

و برای انسان جز آن چه انجام می‌دهد، نیست.

همچنین خداوند متعال، انسان را در گرو اعمال خود می‌داند:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ (مدثر/۳۸)

هر نفسی در گرو آن چیزی است که (با عمل) به دست می‌آورد.

بر همین اساس، هدف خلقت انسان نیز تعریف و تبیین می‌شود. خداوند متعال هدف خلقت انسان را بروز اعمال و رفتار صالح بیان می‌دارد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (هود/۷)

و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید.

و همچنین در جای دیگری آمده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (ملک/۲)

در این دو آیه، از «احسن عملاً» به عنوان هدف آفرینش انسان یاد شده است.

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا وَابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.
(نهج البلاغه، نامه ۵۵)

سعید بن مسیب نقل می‌کند که امام زین العابدین علیه السلام هر جمعه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به زهد نسبت به دنیا و رغبت نسبت به آخرت موعظه می‌کرد. در ضمن آن سخنان آمده است:

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَجِبْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَعَاجِلَهَا لِأَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَلَمْ يَرْعَبْهُمْ فِيهَا وَفِي عَاجِلِ زَهْرَتِهَا وَظَاهِرِ بَهْجَتِهَا وَإِنَّمَا خَلَقَ الدُّنْيَا وَخَلَقَ أَهْلِهَا لِيَبْلُوَهُمْ فِيهَا أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا لِآخِرَتِهِ. (کافی، ج ۸، ص ۷۵، ح ۲۹)

بنا براین:

- موفق کسی نیست که از همه لذت‌های دنیا - هر چه که باشد - بهره برد، موفق کسی است که از لذت‌های جدّاب اما ویرانگر دنیوی دست کشد و به لذت‌های حلال بسنده کند و در پی کسب لذت پایدار و بی‌زیان آخرت باشد.
 - موفق کسی نیست که از هر راه ممکن ثروت بیشتری کسب کند، موفق کسی است که از شهوت ثروت‌اندوزی دست کشد و به حلال آن بسنده کند و به زندگی جاوید و نعمت بی‌پایان آخرت بیندیشد.
 - موفق کسی نیست که در پی کسب شهرت اجتماعی و رضایت مردم حتی به قیمت نارضایتی خدا باشد، موفق کسی است که شهرت نزد آسمانیان و بندگان خاص خدا را می‌طلبد، حتی اگر به قیمت انزوای دنیوی افول جایگاه اجتماعی منجر شود.
 - موفق کسی نیست که از هر راه ممکن به قدرت دست یابد و به هر شکل ممکن آن را اعمال کند، موفق کسی است که از جاذبه قدرت بگذرد و آن را جز برای هدایت و خدمت نخواهد و در فرایند کسب و اعمال آن، از مسیر حق خارج نشود.
- بنابراین، در یک کلام موفقیت یعنی غلبه کردن بر نفس لذت‌گرا و راحت‌طلب، و ترجیح دادن خدا بر دنیا و عمل کردن به وظیفه الهی که تأمین‌کننده سعادت واقعی است. و موفق کسی است که در کشاکش جاذبه‌های مختلف دنیوی، بندگی پیشه کند و خواسته خدا را که تأمین‌کننده سعادت بشر است، بر خواسته نفس که تهدیدکننده سعادت واقعی است، مقدم سازد.

تفاوت مسئله‌های زندگی در این دو تفکر

طرح مسئله زندگی و چگونگی پاسخ به آن، مسیر زندگی و سرنوشت انسان را تعیین می‌کند. در تئوری اومانیسم مسئله این است، بودن یا نبودن؟ و لذا کسی موفق‌تر است که بتواند از مرگ بگریزد و جان خود را به هر قیمتی که شده، حفظ کند تا دمی بیشتر از دنیا بهره برد.

در تفکر اومانیسم، مسئله این است؛ داشتن یا نداشتن؟ و لذا هرکس که از هر راه ممکن ثروت بیشتری بیاندوزد و در هر راهی که می‌خواهد مصرف کند، موفق‌تر است. در تفکر اومانیسم، مسئله این است؛ لذت بردن یا نبردن؟ و لذا هرکس که در ناز و نعمت بوده و از جوانی و زندگی‌اش هر لذتی که می‌خواهد، ببرد، موفق‌تر است. در تفکر اومانیسم، مسئله این است؛ شهرت داشتن یا نداشتن؟ و لذا هرکس به هر شکل ممکن که به جاه و مقام بالاتری - از هر نوع که باشد - دست یابد، موفق‌تر است. در تفکر اومانیسم، مسئله این است؛ قدرت داشتن یا نداشتن؟ و لذا هرکس به هر قدرت بالاتری که دست یابد، موفق‌تر است.

و اما در تفکر توحیدی، وضع کاملاً متفاوت است. در تفکر خدامحور، مسئله این است؛ عزت یا لذت؟ نه بودن یا نبودن! و لذا کسی موفق‌تر است که به قیمت زنده ماندن، شرف و عزت و دین خود را از دست ندهد.

در تفکر خدامحور، مسئله این است؛ طاعت یا معصیت؟ نه لذت یا محنت، لذا کسی موفق‌تر است که حق طلب باشد، نه آن که لذت طلب است.

در تفکر خدامحور، مسئله این است؛ حلال یا حرام؟ نه داشتن یا نداشتن؛ و لذا کسی موفق‌تر است که در کسب درآمد و مصرف آن، محور شرع را میزان قرار دهد، نه خوشگذرانی و فزونی ثروت را.

در تفکر خدامحور، مسئله این است؛ عدالت یا ستم؟ و حق یا باطل؟ نه قدرت یا عدم قدرت؛ و لذا کسی موفق‌تر است که در قدرت و ریاست، عدالت طلب و حق‌پو باشد، نه آن که بر ظلم و ستم رفتار کند.

در تفکر خدامحور، مسئله این است؛ رضایت یا نارضایتی خدا؟ نه شهرت یا عدم

شهرت؛ و لذا کسی موفق تر است که شهرت و رضایت مردم را بر رضایت و معروف بودن نزد خداوند ترجیح ندهد.

کربلا صحنه تقابل معیارهای موفقیت و مسئله‌های زندگی

در کربلا دو مسئله اساسی در برابر هم قرار گرفتند؛ «بودن یا نبودن؟» و «عزت یا ذلت؟» مسئله اصلی برای سپاهیان یزید، بودن در دنیا و بهره بردن از منافع آن بود. مردم کوفه می‌خواستند زنده بمانند و از لذت‌های دنیا بهره‌مند شوند و پست و مقامی به دست آورند و ثروتی برهم زنند. لذا از ترس جان، گوش به فرمان عبیدالله سپردند و از امام حسین علیه السلام روی گرداندند. فرزدق می‌گوید در منطقه ذات العرق حسین بن علی علیه السلام را که عازم کوفه بود، ملاقات کردیم. پرسید: به نظر شما مردم کوفه چه خواهند کرد؟ نامه‌های فراوانی از آنان به من رسیده است! گفتم:

يُخَذُّ لُونِكُ فَلَا تَذْهَبُ، فَإِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَأَيْدِيهِمْ عَلَيْكَ؛ (موسوعة كلمات الإمام الحسين علیه السلام - لجنة الحديث في معهد باقر العلوم علیه السلام - ص ۴۱۱)
نرو که تو را یاری نخواهند کرد. به سوی مردمی می‌روی که دلشان با تو و شمشیرهایشان علیه تو است.

پس از مواجهه امام حسین علیه السلام با سپاه حر، گروهی از کوفه به ایشان پیوستند. امام از حال مردم کوفه پرسیدند و آنان در جواب گفتند:

أما أشراف الناس فقد أعظمت رشوتهم، وملئت غرائرهم، يستمال ودهم ويستخلص به نصيحتهم، فهم إلب واحد عليك! وأما سائر الناس بعد، فإن أفئدتهم تهوى إليك، وسيوفهم غدا مشهورة عليك!

به خوبی روشن است که برای خواص و عوام مردم کوفه، مسئله اصلی بهره بردن از دنیا است. وقتی با حسین بودن مستلزم کشته شدن و محرومیت از ثروت و مکننت باشد، گزینه چنین مردمی، همراهی با یزید خواهد بود. گروهی از ترس جان و گروهی به طمع مال، حسین بن علی را تنها گذاشتند.

همچنین عمر سعد به طمع مُلک ری، حاضر به نبرد علیه امام شد! در حقیقت مسئله

او این بود: ریاست داشتن یا نداشتن.

کسانی نیز که عصر عاشورا خیمه‌ها را غارت کردند، همین‌گونه بودند. برای آنان مهم این بود که چیزی از این نبرد به دست آورند؛ هر چه می‌خواهد باشد و از هر راهی که می‌خواهد باشد.

البته این رفتار از کوفیان تازگی نداشت. در جنگ صفین نیز همین نوع نگرش کار را به حکمیت کشاند. امام علی علیه السلام با توبیخ مردم در آن جنگ، علت این رفتار آنان را این‌گونه بیان کردند:

وأراکم قد أحببتم البقاء وكرهتم الحرب؛ (کتاب الفتوح، ابن أعثم الکوفی، ج ۳، ص ۱۸۶)
و می‌بینم که زندگی را دوست می‌دارید و جنگ را ناخوش می‌دارید.

پس از ایشان، در جریان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه نیز همین قصه تکرار شد؛ آن‌جا نیز مسئله مردم بودن یا نبودن بود و در این معادله، زنده ماندن را برگزیدند. وقتی پیشهاد صلح رسید، حضرت خطبه‌ای خوانده و فرمود:

وإن معاوية قد دعا إلى أمر ليس فيه عز ولا نصفة، فإن أردتم الحياة قبلناه منه،
وأغضضنا على القذى، وإن أردتم الموت، بذلناه في ذات الله، وحاكمناه إلى الله. فنادی
القوم بأجمعهم بل البقية والحياة. (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۱ - ۲۲)

حراز جمله کسانی است که در کشاکش مسئله‌های زندگی قرار گرفت و توانست بهترین را انتخاب نماید. او سردار بزرگ سپاه بود و می‌توانست بماند و زندگی کند. وی در تردید بین ماندن و مقام داشتن و لذت بردن، و بین رفتن و شهید شدن و عزت یافتن، دومی را انتخاب کرد. در حقیقت مسئله او از بودن یا نبودن، به عزت یا ذلت تغییر کرد و لذا بازگشت و در رکاب امام علیه السلام قرار گرفت.

ظهر هنگام در منزل ثعلبیه چرت امام علیه السلام را در بر گرفت. وقتی بیدار شد فرود: شنیدم هاتقی می‌گفت: شما به سرعت حرکت می‌کنید و مرگ شما را به سرعت به بهشت می‌برد. علی اکبر که نوجوانی برومند بود، این سخن را شنید و لذا روبه پدر کرد و گفت:

یا ابا! أفلسنا على الحق؟

پدر جان! آیا ما برحق نیستیم؟

امام علیه السلام فرمود:

بلی یا بنی والذی الیه مرجع العباد؛ (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷)
آری فرزندانم سوگند به کسی که بازگشت بندگان به سوی اوست.

مسئله اساسی برای این جوان برومند، ماندن ولذت بردن از دنیا نبود. مسئله برای او حق و باطل بود لذا مهم این بود که برحق است یا باطل، نه این که از زندگی لذت خواهد برد یا نه.

در رأس همه، سید الشهدا علیه السلام قرار دارد. ایشان براساس منطق توحیدی، مسئله زندگی را همانند یزیدیان، بودن یا نبودن طرح نکرد، بلکه آن را «عزت یا ذلت» دانست و در این میان عزت را برگزید. حضرت در یکی از سخنان خود صراحتاً به این مسئله پرداخته و می فرماید:

ألا وإن الدعی ابن الدعی قد ترکنی بین السلة والذلة وهیهات له ذلک منی ! هیهات
منا الذلة ! أبی الله ذلک لنا ورسوله والمؤمنون وحجور طهرت وجدود طابت، أن یؤثر
طاعة اللئام علی مصارع الکرام. (الاحتجاج - الشیخ الطبرسی - ج ۲ - ص ۲۴ - ۲۵)

تقابل شمشیر و ذلت، یعنی تقابل «مرگ با عزت» و «زندگی با ذلت». هر چند امام حفظ جان را بر خود لازم می داند و به همین جهت تا آن جا که ممکن بود، خود را از خطر نجات می داد، اما وقتی بودن، ذلت آواراست و مرگ، عزت آور، امام علیه السلام مرگ را برمی گزیند، نه از آن جهت که ارزش زندگی را نمی داند، بلکه بدان جهت که عزت را ارزشمندتر از بودن می داند.

در مسیر کربلا حضرت خطبه ای خوانده و به زیبایی این مسئله را تشریح فرمودند:

إن هذه الدنيا قد تغیرت وتنکرت وأدبر معروفها، فلم یبق منها إلا صباة کصابة
الاناء وخسیس عیش کالمرعی الوبیل، ألا ترون أن الحق لا یعمل به وأن الباطل لا
یتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء الله محققاً، فإنی لأری الموت لإسعادة ولا الحیاة مع
الظالمین إلا برماً . إن الناس عبید دنیا والذین لعق علی ألسنتهم یحوظونه ما درت
معاشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الذیانون .

حضرت در فراز نخست به خوبی نشان می‌دهند که مسئله اساسی برای ایشان حق و ارزش‌های الهی است و لذا از این که ارزش‌ها تغییر کرده و منکرات حاکم شده، و به حق عمل نشده و از باطل جلوگیری نمی‌شود، شکایت دارد. سپس به خوبی بیان می‌دارد که در چنین شرایطی، زندگی با ستمگران چیزی جز بدبختی و مردن جز سعادت نیست. این بر اساس همان نظام طبقه بندی توحیدی است عزت بر زندگی برتری دارد. آن‌گاه حضرت به گروه مقابل خود که بر اساس منطق دنیوی عمل می‌کنند اشاره کرده و بیان می‌دارد که آنان در تقابل دین و دنیا، دین را رها کرده و دنیا را برمی‌گزینند.

همچنین آن حضرت به خاطر کسب مقام قیام نکرد، بلکه هدف او هدایت مردم و اصلاح دینداری مردم بود. حضرت در وصیت‌نامه خود تأکید می‌کند که:

انی لم اخرج اشراً ولا بطراً، ولا مفسداً ولا ظالماً، بل خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ﷺ اريد أن آمر بالمعروف وأنهى عن المنکر. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰)

بنا بر این مسئله حضرت، قدرت و عدم قدرت نبود، مسئله اصلی برای ایشان، صلاح و فساد مردم بود. ایشان قدرت را نه برای قدرت، بلکه برای اصلاح مردم و هدایت آنان می‌خواست؛ همان چیزی که رسالت انبیا و اولیای الهی است.

از آن چه گذشت روشن می‌گردد که در ارزیابی سلوک دینی، باید الگوی متناسب با آن را انتخاب نمود. موفقیت در سلوک دینی یعنی مبارزه با نفس و گذر از لذت‌های دنیوی و عمل به تکلیف و بندگی خدا و سربلندی در امتحان الهی. این حقیقت را نمی‌توان با الگوی (محنت و لذت) یا (فقر و غنی) یا (ریاست و عدم ریاست) یا (بودن و نبودن) و مانند آن ارزیابی کرد.

به بیان دیگر در تئوری توحید، موفقیت در قلمرو نفس تعریف و تعیین می‌گردد، نه عالم خارج. بنا بر این موفقیت به کسب قدرت و ثروت و لذت بردن از دنیا و شهرت اجتماعی نیست، موفقیت به غلبه بر نفس و عمل کردن به وظیفه الهی است که تأمین‌کننده سعادت انسان می‌باشد. اگر چنین باشد، در عالم خارج چیزی به نام موفقیت و شکست نداریم، بلکه سراسر موفقیت است چه غالب شوند و چه مغلوب. این حقیقت را قرآن کریم این‌گونه بیان می‌دارد:

«قل هل تربصون بنا الا احدى الحسنين»؛

بگو آیا جز یکی از دو نیکی را برای ما انتظار دارید؟

تئوری موفقیت در تفکر توحیدی از الگوی (پیروزی - شکست) در تحلیل وقایع خارجی استفاده نمی‌کند. در این تفکر، حوادث عالم خارج تماماً از الگوی (موفقیت - موفقیت) پیروی می‌کنند. از این رو، موفق امام حسین علیه السلام و یارانشان بودند که با همه تهدیدات و مشکلات و سختیها، از راه خدا دست نکشیدند. اساساً نباید حوادث را به ظاهرشان نگریست. همه این حوادث امتحانی بیش نیستند که میزان بندگی و اطاعت پذیری را می‌سنجند. امام حسین علیه السلام در آن شرایط سخت قرار گرفت اما لب به اعتراض نگشود. فرزندان عزیزش را جلوی دیدگانش شهید کردند، اما از خدا شکایت نکرد. می‌دانست که خانواده‌اش اسیر و آواره خواهند شد، اما ناسپاسی نکرد. و بالاخره در گودی قتلگاه و هنگام شهادت باز هم سخن از رضایت الهی می‌زند. در تمام مسیر نیز هیچگاه به اعتراض و شکایت سخن نگفت و پیوسته حمد و ثنای خداوند را به جای می‌آورد. این، موفقیت و کامیابی بزرگ است. کاروان اسیران نیز همین گونه بودند. اوج آن در شام اتفاق افتاد که وقتی یزید از حضرت زینب علیها السلام به طعنه پرسید: کاری را که خدا با برادرت کرد چگونه دیدی؟ حضرت پاسخ داد: «ما رأیت الا جمیلاً». این نه یک شعار که بیان واقعیت بود. آنان به خوبی به تکلیفشان عمل کردند و این یعنی زیبایی و موفقیت. اساساً در تفکر توحیدی، شکست در خارج معنا ندارد.